

## نه به قانون اساسی اروپا، آری به ...

جعفر پویه

به نفع عموم مردم حاصل نشود. چنین وضعیتی برای مردم یک کابوس واقعی است و عدم توجه به این نگرانیها، شکستهای بزرگی برای اتحادیه نوپا رقم خواهد زد.

علت بی اطلاعی مردم از این مجموعه به عملکرد سیاستمداران اروپایی باز می گردد. آنان که از اعتماد مردم نسبت به خود بیشترین بهره را می برند، با دست باز به استقبال خطر می روند و امید دارند تا در مواقع ضروری مردم نیز به حمایت آنان برخیزند اما در سالهای اخیر نه تنها اعتماد مردم نسبت به سیاستمداران کاهش یافته است بلکه، دروغگویی و گول زدن مردم در مقاطعی برای رسیدن به منافع آنی، باعث گردیده که توده مردم در نظرات آنها به دیده شک بنگرد و به صداقت گویندگان باور نداشته باشد. به همین دلیل، توصیه های سیاستمداران به مردم در حمایت از این یا آن سیاست کلان دچار خدشه شده است و دیگر ادامه راه به شیوه گذشته امکان پذیر نیست. برپایه همین اعتماد بود که سیاستمداران اروپایی نیازی نمی دیدند تا درباره بسیاری از برنامه های خود توضیحات کافی به مردم بدهند. تنها این امر که مردم به آنان گوش می کنند و قول آنان را درباره مفید بودن یا نبودن برنامه ای می شنیدند برای آنان کافی بود. بنابراین کمترین حجم اطلاع رسانی درباره اتفاقات درونی کمیسیونهای اتحادیه و تصمیمات آن انجام می پذیرفت و مردم همچون غریبه هایی که باید از جریانات برکنار بمانند، خود را در این فرآیند غیر خودی می بینند. بی دلیل نیست هنگامی که فراخوان عمومی برای رای به قانون اساسی داده می شود، یکباره این موضوع خود را نشان می دهد و آنگاه جامعه برای تصمیم گیری دچار یک سردرگمی می شود. آنان نمی دانند که چه ضرورتی باعث شده تا سیاستمداران به آنان روی بیاورند و محتوای آنچه بنام قانون اساسی باید به آن رای بدهند چیست؟

مردم اروپا درباره قانون اساسی اروپایی متحد همان قدر می دانند که مردم آسیا در این باره. عدم اعتماد نیز کار خود را می کند و بازار بدبینی گرم می شود. توضیحات ناشیانه سیاستمداران نیز در این خصوص سلیبی است یعنی، آنان مردم را از عواقب رای منفی برحذر می دارند و توضیحاتی بسیار مبهم درباره ماهیت این قانون و کارکرد آن

بحث همگرایی کشورهای اروپایی و سازماندهی آن حول نامی ناشناخته یعنی اتحادیه اروپایی که پس از حذف بلوک شرق از صحنه سیاست بین الملل سیر صعودی گرفته بود، با فراندوم قانون اساسی برای مشروعیت بخشی به آن، دچار مشکل اساسی شد. شکست رویای اروپای متحد که قدمتی چندین ساله دارد، از یک سو ناسیونالیستها و ملی گراهای کشورهای کوچک را شادمان و از دیگر سو، سیاست مداران بلند پروازی که خود را عضو یک بلوک قدرتمند سیاسی اقتصادی می یافتند را غمگین کرد.

اروپای متحد یک مجموعه دوگانه با دو رویکرد "داخلی و بین المللی" می باشد، از نظر عملکرد و محتوا برای بسیاری از مردم اروپا ناشناخته است. این مجموعه سعی دارد تا در کشاکش جهان یک قطبی که آمریکا خود را رهبر بلامنازع آن می داند، با ساماندهی قطبی از اقتصادهای کوچک ولی پیشرفته از خود کانونی بسازد که معادلات بین المللی را تحت تاثیر قرار دهد و این کانون را در برابر مرکزیتی که آمریکا ساخته، به رقابت بگذارد. آنان می پندارند در چنین حالتی اروپا می تواند به نقش تاثیر گذار گذشته خود باز گردد و با برپایی مرکز تصمیم گیری جدیدی، جهان را در برابر دو گزینه قرار دهد. مشکل بزرگ اروپا برای ادامه این روند در چند گره گاه خود را نشان می دهد. عدم تعریف درست از اتحادیه اروپا و ناشناخته بودن آن از طرف مردم باعث شده است تا کشورهای کوچک از بیم بلعیده شدن توسط یک مرکز قدرتمند، با آن سرناسازگاری بگذارند و با چنگ و دندان به دفاع از هویت ملی خویش بپردازند. از جانب دیگر، وضعیت ناپایدار اقتصاد کنونی جهان نیز این ترس را در مردم به وجود می آورد که اتحادیه در مواقع بحرانی جانب کمپانیهای بزرگتر را بگیرد و در این میان بخش کوچک و خرده پا به طور کلی از صحنه حذف شود. مردم اروپا که بخش بسیار زیادی از سیستم تأمین اجتماعی و رفاهی و آموزش را مدیون برنامه های فراگیر نیروهای چپ و سوسیالیستهای گذشته می دانند، از دست دادن آنرا همچون فاجعه ای می بینند که باعث خواهد شد موسسات خصوصی آن چنان گلوی پهداشت، آموزش و امکانات اجتماعی را بفشارند که از آن دیگر سر ریزی هم

می دهند که مردم را قانع نمی کند زیرا آنان عادت ندارند در باره تصمیمات خود به مردم توضیح دهند. این است که رای دهندگان با نگاه به کسانی که به حمایت از قانون اساسی اروپا پرداخته اند و ارزیابی عملکرد تاکنونی آنان در عرصه اجتماع، به قانون اساسی برخورد کرده و از این دریچه به برآورد آن پرداختند. آنها از زاویه حمایتگران و بر آورد عملکرد آنان، به قانون اساسی اروپای متحد رای دادند. رای منفی فرانسه و هلند به قانون اساسی اروپای متحد، بر این پایه شکل گرفت و چالش بزرگی در ادامه راه آن به وجود آورد.

جدا از ماهیت این قانون اساسی که بحثی کارشناسانه را می طلبد، عملکرد دولتها و احزاب گوناگونی که در این کارزار شرکت داشتند نیز گویای پیشبرد سیاست غلط آنان است. نیاز مبرم اتحادیه به رای مثبت مردم برای مشروعیت بخشیدن به قانون اساسی، آن چنان بود که تصور می رفت برای انجام فراندوم تدارک زیادی دیده خواهد شد. اما در عمل نه تنها این گونه نشد بلکه، سیاستمداران آن چنان سنگین حرکت کردند که در انتها متوجه شدند وقت زیادی برای آنان باقی نمانده و تلاش آنها برای جلب نظر شهروندان نیز به جایی نرسید. دو رای منفی هلند و فرانسه به اتحادیه اروپایی، حداقل درسی که برای سیاستمداران اروپایی دارد این است که باید در شیوه پیشبرد کار خود تجدید نظر کنند و برای جلب نظر مردم، به آنان توضیحات کافی درباره مفاد موضوعی که به رای گذاشته می شوند بدهند. غفلت در عدم توضیح باعث نارضایی مردم شده است و در این میانه کسانی که مخالف اتحادیه اروپایی و قانون اساسی آن بودند، نه در توضیح این قانون اساسی بلکه با هدف قرار دادن دولتهایی که مردم از عملکرد آنان نارضایی بودند، به هدف خود رسیدند.

در هلند دولت دست راستی در قدرت آنچنان مورد تنفر است که هر موضوع دیگری را نیز که به نظر خواهی می گذاشت با واکنش منفی مردم روبرو می شد. اعتراضات و اعتصابات پی در پی در بخشهای مختلف گویای این امر است. برخورد دولت که وظیفه برگزاری این فراندوم را به عهده داشت، یعنی حزب دموکرات مسیحی، نقل ضرب المثل خودمانی "ماهی نمی خورای دمشو بچسب" بود. در کارزار فراندوم، شیوه برخورد آنان بیشتر سلیبی بود و عواقب رای منفی را به شیوه بسیار ناشیانه ای به مردم گوشزد می کردند. توزیع یک دفترچه کوچک ۲۰ برگی که حداقل اطلاعات درباره قانون

اساسی را داشت، نشان از دستکم گرفتن مردم بود. کمتر کسی در بحثها و گفتگوها به مفاد قانون اساسی پرداخت و اگر چیزی نیز گفته شد، چنان کلی بود که مردم عادی از آن سر در نمی آوردند. یک نگاه گذرا به کارزار فراندوم و مبارزات گروههای درگیر می تواند کمکی باشد به ماهیت این رای منفی.

موافقان که شامل نخبگان اجتماعی و دولتی و احزاب در قدرت یا مدعی آن هستند، چندان در آن بالا جابخش کرده اند که خود را بی نیاز از بسیاری توضیحات می دانند. آنان که سالهاست قدرت را بین خود دست به دست می کنند، بیش از این که به مردم بپردازند، به رقبای سیاسی اهمیت می دهند و لایبهای حزبی تلاش می کنند تا مسایل قبل از این که به پایین سرازیر شود، در بالا و بین خود حل و فصل گردد. یعنی همیشه در بالا تقسیم کاری وجود دارد که رویکردی به پایین یعنی مردم ندارد و یا تماس آن حداقل است و فقط حاصل این توافقات گاهی - در صورت نیاز - از طریق رسانه ها منتشر می شود. دولتیهایی که وظیفه قانونی برگزاری فراندوم را داشتند، اگر با آن مخالف هم بودند باید با توجه به موقعیت خویش برگزاری آن را به عهده می گرفتند. در هلند این اتفاق افتاد و این خود یکی از دلایل جلب ناچیز مشتری برای کالایی شد که به فروش گذاشته بودند، ولی فروشنده چندان راغب به اینکار نبود. دولت "بالکنده" چندان بد فراندوم را برگزار کرد که صدای اعتراض یکی از وزرای بلژیکی را هم در آورد.

مخالفان طیف رنگارنگی از راست افراطی تا چپهای تندرو را را تشکیل می دهند. واقعیت این است که از برخوردها و نظرات روشنفکری جریانات چپ به قانون اساسی، راست افراطی بهترین استفاده را کرد. راستها که جریانات ضد خارجی و ضد پناهندگی سردهسته گی آنها را به عهده داشتند، افراطیون را نیز در دل خود پنهان کردند تا کسی به ماهیت نفوفاشیستی آنان پی نبرد. آنان با پشتوانه حمایت همه جانبه کلیسا در این کارزار، چهارنعل تاختند و هرچه را که در مواقع دیگر نمی توانستند به زبان آورند، زیر این چتر گفتند تا آن جا که توانستند مردم را با خود همراه کرده به دنبال خود بکشاند بدون اینکه چپها به عواقب خطرناک این کار فکر کنند و بیاندیشند که جامعه را در چه موقعیتی

بقیه در صفحه ۱۰